

معمای هسته‌ای ایران و سنجش منطق سیاسی بازیگران



وحید ذوالفقاری*
علی اکبر جعفری**

* دانشجوی دکتری سیاست‌های تطبیقی - مونیخ آلمان zolfaghari.vahid@gmail.com

** عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)
تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۳۰ تاریخ تصویب: ۹۴/۱۲/۲
فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۶۹-۲۰۰.

چکیده

مسئله هسته‌ای تهران به عنوان پیچیده‌ترین موضوع سیاسی بین‌المللی تهران پس از جنگ هشت ساله، سیاست‌های اعلانی و اعمالی گوناگونی را از سوی بازیگران سیاسی متبادر ساخته است. اهتمام اصلی این پژوهش، کشف منطق سیاسی و سنجش رفتاری بازیگران است. تقابل ادراک و تفاوت سطح بین تهران و غرب از سیاست هسته‌ای، فرضیه اصلی مقاله است. در حالی که از منظر اعلانی، تهران منطق سیاسی هسته‌ای خود را با پارادایم هنجاری و همسازی با رژیم بین‌المللی تشریح می‌نماید، از منظر اعمالی با پارادایم امنیتی و ژئوپلیتیک منازعه‌گرایی منطقه‌ای تفسیر می‌کند. همچنین، منطق سیاسی غرب در سطح اعلانی با پارادایم امنیت، تهدید و تولید بازدارندگی و در سطح اعمالی با الگوی هنجاری و رژیم بین‌المللی و محدودیت حداکثری برای ایران و جلوگیری از ظهور بازیگران هسته‌ای جدید خوانش پیدا می‌کند. از سوی دیگر، در حالی که ایران سیاست‌های هسته‌ای را در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تولید بازدارندگی تبیین می‌نماید، غرب سیاست‌های هسته‌ای تهران را در سطح بین‌المللی و به عنوان نظم ریز بین‌المللی تلقی می‌نماید. بدین ترتیب، پژوهش حاضر با کاربست تئوری مدیریت منازعه و روش‌شناسی تحلیلی-مقایسه‌ای به سنجش فرضیه می‌پردازد. براساس یافته‌های پژوهش، پایایی دیپلماسی قدرت‌محور و نسل نخست مدیریت منازعه و عدم‌گذار به سوی نسل دوم مدیریت منازعات، مسئله هسته‌ای تهران را به چالش بین‌المللی تبدیل ساخته است.

واژه‌های کلیدی: دیپلماسی هسته‌ای، غرب، بازدارندگی، رژیم بین‌المللی،

تهران

مقدمه

خلاء قدرت ناشی از فروپاشی نظام دوقطبی در روابط بین‌الملل، رواج تعاملات جهانی حول محور امنیت، یک‌جانبه‌گرایی امریکا و اجرای دکترین حفظ امنیت امریکا در روابط بین‌الملل، اقدامات روسیه برای بازپس‌گیری قدرت از دست رفته، نگرانی‌ها ناشی از ظهور قدرت‌های سلطه‌گر منطقه‌ای، تحولات جدید خاورمیانه و آسیای مرکزی، نگرانی بین‌المللی از توانمندی هسته‌ای ایران و تولید تهدید احتمالی برای اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک امریکا (Entessar&Afrasiabi, 2015: 2)، سیاست هسته‌ای تهران را به پیچیده‌ترین موضوع سیاسی بین‌المللی پس از جنگ هشت ساله تبدیل ساخته است. از منظر روندپژوهی، براساس برنامه استراتژیک «اتم برای صلح» در سال ۱۹۵۷، ایران توافقنامه همکاری هسته‌ای با واشینگتن منعقد نمود که اهداف اقتصادی و نمادین به مثابه اولویت استراتژیک ایران تلقی می‌شده است. اما سیاست‌های ایدئولوژیک و ایده‌آلیستی پسانقلابی ایران، منجر به تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای پيشانقلابی شده است. تحولات ژئوپلیتیکی، جنگ ایران و عراق و بمب‌گذاری در تأسیسات هسته‌ای بوشهر از یک‌سو و بمب‌گذاری اسرائیل در تأسیسات هسته‌ای اوزیراک عراق در سال ۱۹۸۱ از سوی دیگر، منجر به بازبینی جمهوری اسلامی ایران در سیاست‌های هسته‌ای و از سرگیری فعالیت‌ها شده است. همچنین، فروپاشی شوروی و کاهش ضریب تهاجم شوروی به ایران و جایگزین شدن آن با تهدید امریکا از یک‌سو و تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و واکنش شدید نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری امریکا از سوی دیگر، درک ایران از تهدیدات نوین را تشدید نمود (Pollock, 2013: 119). در چنین ژئوپلیتیک نوین، ایران سیاست هسته‌ای را به صورت جدی‌تر پیگیری نمود. توانایی هسته‌ای تهران منجر



به غنی‌سازی حداقلی اورانیوم در پایان دهه ۹۰ شد. اما رمزگشایی از برنامه هسته‌ای تهران توسط گروه اپوزیسیون در سال ۲۰۰۲، عصر نوینی از سیاست هسته‌ای در تهران را به بار آورد که به دغدغه امنیت بین‌الملل تبدیل شده است.

از منظر تبارشناختی، رفتارهای هسته‌ای تهران و غرب در خصوص برنامه هسته‌ای ایران، از دوره‌های مختلفی گذار نموده است. دوره نخست (عصر انقلاب اسلامی ۱۹۷۹-۲۰۰۲)؛ سیاست وازنی و احیای هسته‌ای؛ وقوع انقلاب اسلامی و سیاست‌های ایدئولوژیک تهران از یک‌سو و تلقی سیاست هسته‌ای به عنوان تکنولوژی غربی از سوی دیگر منجر به تعلیق فعالیت هسته‌ای شد. اما تغییرات ژئوپلیتیک و امنیت بین‌الملل و منطقه‌ای و جنگ هشت ساله و تهاجم عراق به تأسیسات هسته‌ای تهران و تجاوز اسرائیل به تأسیسات بغداد و عدم تولید واکنش از سوی جامعه بین‌الملل، درک تهدیدات امنیتی تهران را دگرگون ساخت. در این پیوند، توافقنامه تأسیسات سوخت‌های هسته‌ای اصفهان با فرانسه در سال ۱۹۸۵ منعقد شد (IAEA, 2007). همچنین توافقنامه‌هایی با روسیه در دهه ۹۰ به ارزش ۸۰۰ میلیارد دلار برای تکمیل نیروگاه بوشهر (Koch & Wolf, 1998: 2) به امضا رسانید که سیاست‌های واشنگتن به ویژه انعقاد توافقنامه ۱۲۳ با چین (Kan, 2011: 9-21)، بسیاری از رفتارهای همکارانه هسته‌ای کشورهای مختلف با ایران را با موانع جدی روبرو ساخت. دوره دوم، ۲۰۰۶-۲۰۰۲ (عصر افشای سیاست‌های هسته‌ای و مذاکرات E-3)؛ رمزگشایی از فعالیت‌های هسته‌ای تهران، منجر به کشاکش رفتاری بین اروپا و آمریکا شد. در حالی که واشینگتن بر ارسال پرونده ایران به شورای امنیت اصرار می‌کرد، اروپا خواستار عملیاتی‌سازی مکانیسم‌های دیپلماتیک بوده است که در نهایت با فشار نهادها و رژیم‌های بین‌المللی، ایران با امضای پروتکل الحاقی سال ۲۰۰۳، نه تنها به تعلیق غنی‌سازی هسته‌ای مبادرت نمود، بلکه بازرسی‌های سنگین سازمان بین‌المللی انرژی اتمی از تأسیسات هسته‌ای خودش را پذیرا شد. در نهایت، توافقنامه پاریس در سال ۲۰۰۴ تصویب شد که در مارس ۲۰۰۵ هم آمریکا به اجماع اروپایی پیوست (Reardon, 2012: 15). سماجت E-3 برای تعلیق کامل فعالیت هسته‌ای تهران از یک‌سو و تأکید ایران بر صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای و عدم تعلیق کامل از سوی دیگر، منجر به ناکامی رفتارهای

غرب و تهران در مسئله هسته‌ای شد که با روی کار آمدن دولت جدید ایران در سال ۲۰۰۵، فعالیت‌های هسته‌ای تهران از سر گرفته شد. دوره سوم، گروه ۱+۵ و تحریم‌های سازمان ملل (۲۰۰۱-۲۰۰۶)؛ کشاکش‌های رفتاری و فقدان اجماع در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای تهران، منجر به تصویب قطعنامه‌های ۱۶۹۶، ۱۷۳۷، ۱۹۴۷ در سال ۲۰۰۶ علیه ایران شد. با وجود تلاش‌های جامعه بین‌الملل برای کنترل و مدیریت فعالیت‌های هسته‌ای تهران، در آوریل سال ۲۰۰۷، جمهوری اسلامی ایران اعلان دستیابی به اورانیوم غنی شده ۳/۵ درصد نمود. ناکامی رویکرد «مهار در برابر مهار» و مخالفت‌های امریکا و ایران، منجر به تصویب قطعنامه ۱۸۰۳ در مارس ۲۰۰۸ شد که البته با توجه به رشد قیمت نفت، تأثیر چندانی بر اقتصاد ایران نداشته است (Jansen Calamita, 2009: 1420-33). در ژوئن ۲۰۰۸، گروه ۱+۵ بسته پیشنهادی تداوم و نه گسترش فعالیت‌های هسته‌ای را به تهران ارائه داد که با موضع‌گیری سخت تهران مواجه شد. دوره چهارم، روی کار آمدن دموکرات‌ها در امریکا؛ قدرت‌گیری باراک اوباما و جبهه تغییر در واشینگتن، تغییرات رفتاری چندانی از سوی دوطرف معادله هسته‌ای تولید نکرده است. اعلان دستیابی ایران به چرخه کامل سوخت هسته‌ای در آوریل ۲۰۰۹ و افشای تأسیسات هسته‌ای فردو از یک سو و شکست رویکرد مبادله سوخت با روسیه توسط گروه وین و اعلان آغاز غنی‌سازی ۲۰ درصد در نطنز توسط مسئولان ایران در فوریه ۲۰۱۰ از سوی دیگر، منجر به تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ علیه ایران شد. با وجود تداوم مذاکرات در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱، همچنان رفتارهای دوطرف براساس سیاست‌های رئالیستی رقم خورد. دوره پنجم، عصر مذاکرات پراگماتیستی (۲۰۱۳-۲۰۱۵)؛ این دوران مصادف با روی کار آمدن دولت جدید در ایران و تولید زیست‌جهان نوین ارتباطی بین ایران و غرب است. از زمان روی کار آمدن دولت یازدهم در ایران، اصلی‌ترین دغدغه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مدیریت سیاست هسته‌ای و پیگیری آن از طریق دیپلماتیک است. در این دوران، تا حدودی از شدت تنش‌ها در میان طرفین کاسته شده است تا جایی که چندین ماه مذاکرات سخت و طاقت‌فرسای دیپلماتیک در شهرهای گوناگون، سرانجام در می ۲۰۱۵ به تفاهم مشترک و در جولای ۲۰۱۵ به یک توافق جامع نائل آمده است (Katzman&Kerr, ۱۷۳

حال با تعمق و مداقه در ادبیات پژوهش، این نگاه‌ها به رفتارشناسی بازیگران اصلی در مسئله هسته‌ای ایران می‌پردازد. در بیان دیگر، چرایی و چگونگی فرسایشی شدن چانه‌زنی‌های سیاسی و مذاکرات دیپلماتیک برنامه هسته‌ای ایران به عنوان پرسش اصلی این نوشته می‌باشد. درک ناهمساز کنشگران از سیاست‌های اعمالی و اعلانی یکدیگر از یک سو و تفسیر کنش‌ها و واکنش‌های یکدیگر در سطوح مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی به مثابه فرضیه اصلی نگاه‌ها حاضر است. نوآوری و بداعت نگاه‌ها جاری در روش‌شناسی تطبیقی - تحلیلی نوین و تأکید بر نسل دوم مدیریت استراتژیک منازعات سیاسی است. همچنین، براساس اسناد و مصاحبه‌های مقامات سیاسی-حقوقی و مطالعات کتابخانه‌ای به داده‌یابی و جمع‌آوری اطلاعات پرداخته شد.

۱. چارچوب نظری

اساساً تحلیل سیاست هسته‌ای در دو رویکرد «انگیزه‌محور» و «پیامدمحور» جمع‌آوری می‌شود. در رویکرد نخست، سه رهیافت واقع‌گرا، لیبرالی و سازه‌انگار وجود دارد. براساس رویکرد واقع‌گرا، سپهر ناامن منطقه‌ای و عدم اعتماد به نهادها و قواعد بین‌المللی، منجر به تلاش کشورها برای افزایش قدرت بازدارندگی خودشان می‌شود تا ضمن تأمین امنیت ملی، بقای خودشان را نیز تضمین نمایند. در همین پیوند، واقع‌گرایان قدرت‌محور بر آن هستند که وسوسه افزایش قدرت استراتژیک، بسط قابلیت کنش‌گری منطقه‌ای، وجهه ملی و تلاش برای صدور ارزش‌های انقلابی، به توجیه سیاست‌های هسته‌ای کشورها می‌پردازد. این در حالی است که لیبرال‌ها بر این باورند که سیاست هسته‌ای معطوف به اهداف توسعه‌گرایانه و رفاهی است. کاهش استفاده از منابع زیرزمینی و افزایش ذخایر درآمدی، تلاش برای نیل به خودکفایی اقتصادی، کاهش چالش‌های زیست محیطی و افزایش رفاه ملی منجر به پیگیری سیاست هسته‌ای می‌شود. اما در همین راستا، رویکرد سازه‌انگار با تأکید بر تحقق آرمان استقلال و عدالت، حفظ روحیه و پرستیژ ملی، غرور ملی و تأکید بر قدمت تمدنی، به توجیه سیاست‌های هسته‌ای کشورها می‌پردازد (هادیان، ۱۳۸۹: ۳۶۲-۳۵۸).

رهیافت پیامدمحور هم به نوبه خود دارای سه ضلع حامیان اسرائیل، حامیان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و حامیان قدرت هژمونیک امریکا است. براساس رویکرد حامیان اسرائیل، حملات امریکا به افغانستان و عراق به عنوان دو دشمن پیشین ایران، منجر به تغییر موازنه قدرت پیشین در زیر منطقه خلیج فارس و جایگزینی آن با یک ناموازنه شده است که متعاقبا ایران را به قدرت بدون رقیب در زیر منطقه تبدیل نموده است. از سوی دیگر، ناموازنه پیشین به یک موازنه قدرت در سطح منطقه خاورمیانه انجامیده است. در این پیوند، هسته‌ای شدن تهران به طور عام و پذیرش رسمی سیاست و دیپلماسی هسته‌ای ایران توسط مجامع بین‌الملل، قدرت بدون رقیب اسرائیل را با چالش بسیار جدی مواجه نموده است که حتی موازنه قدرت پایداری را در سطح منطقه تولید نموده است. رویکرد حامیان منع گسترش هسته‌ای بر این باورند که هر کشور که تمایلی به سوی تسلیحات هسته‌ای داشته باشد، به عنوان یک تهدید بالقوه تصور می‌شود. براساس چنین فرمولی، پذیرش ایران هسته‌ای نه تنها به عنوان نقض سیاست‌ها و رویه‌های متعارف نظام بین‌الملل است که درصدد خلع سلاح تدریجی کشورهای دارنده تسلیحات هسته‌ای می‌باشد، بلکه منطقه را وارد چرخه تسلیحات و مسابقه هسته‌ای می‌کند. از سوی دیگر، حامیان قدرت هژمونیک امریکا معتقدند که استفاده از زور در کنار تهدید به استفاده از قوه قهریه به عنوان مکانیسم‌های مجاز برای حفظ تفوق و هژمونی ایالات متحده تداوم یافته است. حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و دو جنگ بلوک غرب به رهبری امریکا در افغانستان و عراق، این تصور را در افکار عمومی بین‌الملل تولید نموده است که نه تنها قدرت ایالات متحده رو به افول است، بلکه قدرت‌های موازنه‌ساز دیگری در حال ظهور هستند که در صورت عدم مدیریت امریکا، قدرت هژمونیک آن با آسیب جدی مواجه می‌شود (هادیان، ۱۳۸۹: ۳۶۴-۳۵۹). متعاقب رهیافت تحلیلی دوگانه سیاست هسته‌ای، چرایی اقدام دولت‌ها جهت دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای براساس سه مدل امنیتی، سازمانی (سیاست داخلی) و هنجاری (هویتی) تبیین پذیر است (Sagan, 1996/7: 55-73; سلطانی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۴). از منظر سیاست تطبیقی و تئوری‌های مدیریت استراتژیک، دو نسل از تئوری‌های مدیریت منازعات وجود دارد:



الف - مدیریت منازعه نسل اول

اگرچه مشارکت و مسئولیت‌پذیری به عنوان یک مکانیسم غیر اجبارگرا تلقی می‌شود، اما پایه در دیپلماسی و ستفالیایی دارد. این رویکرد با تلاش برای تداوم ثبات بین‌الملل، درصدد توسعه منافع است. قدرت‌های بزرگ اغلب با دولت‌های جاه‌طلبی مواجه می‌شوند که با هنجارهای نظام بین‌الملل جامعه‌پذیر نشدند و تهدیداتی برای کارایی و ثبات نظام بین‌الملل تولید می‌نمایند. تلاش‌های دیپلماتیک در تاریخ روابط بین‌الملل مدرن برای مدیریت چنین دولت‌هایی، بازتاب اهمیت مفهوم مشترک مشروعیت و هنجارهای بین‌الملل است که برای ثبات سیستم بین‌الملل کارایی دارد. در این پیوند، رویکردهای مدیریت منازعه نسل اول درصدد تعدیل منازعه تا جایی است که به حفظ وضعیت موجود بین‌الملل که با قرن‌ها دیپلماسی قدرت‌های بزرگ مهندسی و محافظت شده است، بینجامد. براساس نظر ریچموند، این نسل مدیریت منازعات به عنوان «دیپلماسی محافظه‌کاری» یا «حفظ موازنه قوا» است. حامیان رویکرد رئالیستی، هدف مسئولیت‌پذیری در رویکرد قدرت‌محور را حفظ ثبات تلقی می‌نمایند. در این پیوند، دولت‌ها بیش از این که درصدد تأمین عدالت یا دلایل پایه‌ای منازعه باشند، خواستار توسعه منافع خودشان هستند (Richmond, 2002: 41-75). به دلیل تمایل تمام دولت‌ها به رقابت در محیط آنارشیک و تلقی اجبار و تزویر به عنوان مکانیسم مشروع برای اجرای دیپلماسی، رئالیست‌ها به جای عدالت اجتماعی، درصدد کسب قدرت هستند (Kaussler, 2014: 11).

بدین ترتیب، رویکرد مدیریت منازعه نسل اول انواع مختلفی از سیاست ایقاع مزورانه، اشکال گوناگون اجبار و یا تهدید به کاربرد زور را به کار می‌گیرد. سیاست هویج و چماق به این مسئله می‌پردازد که یک استراتژی مبتنی بر معیارهای تنبیهی که با محرکه‌های تشویقی همراه باشد، تأثیر بسیاری در تغییر رفتار دولت‌ها یا حفظ سیاست موازنه قوا دارد.

ب - مدیریت منازعه نسل دوم

براساس این رهیافت، مشارکت و مسئولیت‌سازنده در چهارچوب نهادگرایی لیبرال



به عنوان یکی از اصول اصلی دیپلماسی در عصر نوین است. تئوری رژیم بین‌الملل در بستر مشارکت سازنده به دلیل کمک به فهم مکانیسم‌های کوتاه‌مدت همکاری و توافق از یک‌سو و درک مکانیسم‌های بلندمدت کنترل رفتار دولت‌های هدف از سوی دیگر، اهمیت بسیاری دارد. رویکردهای رابرت کوهن و رابرت آکسلرود در خصوص همکاری و رژیم بین‌الملل، به مثابه تلاش موفقیت‌آمیزی برای پیوند بین رئالیسم-لیبرالیسم است. براساس نظر محققان، به دلیل این که قوانین و هنجارهای بین‌المللی منجر به تکوین اولویت دولت‌ها برای همکاری می‌شود، دولت‌ها در شرایط کنترل شده، اقدامات همکارانه رقیبانشان را بر طبق الگوی متقابل تلافی می‌نمایند (Long, 1996: 6). دیپلماسی در نسل دوم مدیریت منازعه به عنوان فرایندی از مذاکره توسط ارتباطات منطقی است که درصدد تولید راه‌حلی است تا تعارضی با دولت دیگر نداشته باشد (Everts & Walraven, 1989: 77-78). در واقع، مذاکره کنندگان درصدد تأمین منافع متقابل و یا راه‌حل برد-برد یا بازی با حاصل جمع مثبت هستند. برخلاف سیاست تسکین، مشارکت سازنده به عنوان استراتژی غیراجبارگرا شناخته می‌شود که تغییرات مهمی در رفتار دولت‌ها بر جای می‌گذارد.

دیپلماسی اجبار به عنوان یک استراتژی دیپلماتیک تلقی می‌شود که برخی انواع اجبار را برای ایجاد تغییرات در رفتار بازیگر به کار می‌بندد (Bratton, 2005: 101). در واقع، دیپلماسی اجبار، شکلی از «چانه‌زنی بحران» است (George, 1997: 68). با کاربرد محرکه‌های ایجابی و سلبی، سیاست‌گذاران در تلاش برای یافتن راه‌حل مسالمت‌آمیز برای برون رفت از بحران هستند. دیپلماسی اجبار با سه ویژگی مشخص می‌شود: ۱- درخواست/مطالبه، ۲- تهدید به تنبیه، ۳- مهلت و ضرب‌الاجل پیروی از رژیم بین‌الملل (Schaub, 1998: 44). کاربرد تهدید در راستای متقاعدسازی رقیب است که هزینه‌های عدم تبعیت از مطالبات اجبارگر بیش از هزینه‌های تبعیت و پیگیری سیاست‌های سابق است. بر این اساس، دیپلماسی اجبار درصدد برآورد هزینه-فایده کنش بازیگر خردمند است و تلاش می‌کند تا ضمن متقاعدسازی بازیگر، مانع قانون شکنی شود (George, 1998: 7). دیپلماسی اجبار درصدد شمولیت هر سه ضلع تقاضا، تهدید به تنبیه و مهلت تبعیت با یا بدون محرکه‌های ایجابی است. براساس کاربرد انواع تهدید توسط بازیگر اجبارگر،

دیپلماسی اجبار به سه نوع ۱- تهدیدات سیاسی و دیپلماتیک که به عنوان نرم‌ترین شکل تهدیدات اجبارگرا است، ۲- تهدیدات اقتصادی که به عنوان خشن‌ترین شکل تهدید اجبارگرا تلقی می‌شود و ۳- تهدید به زور که شدیدترین و قوی‌ترین نوع اجبار را تشکیل می‌دهد (Lauren, 1994: 29)، تفکیک می‌شود.

بر اساس منطق سیاسی، تمرکز بر ملاحظات امنیت ملی به عنوان تنها دلیل اصلی سیاست گسترش هسته‌ای، کفایت لازم برای تبیین سیاست هسته‌ای را ندارد بلکه بیش از امنیت ملی، اهداف سیاسی مهم در بحث‌های داخلی و مشاجره بوروکراتیک درونی از یک سو و نمادهای هنجاری بین‌المللی مدرنیته و هویت از سوی دیگر نیز در نظر گرفته می‌شود.

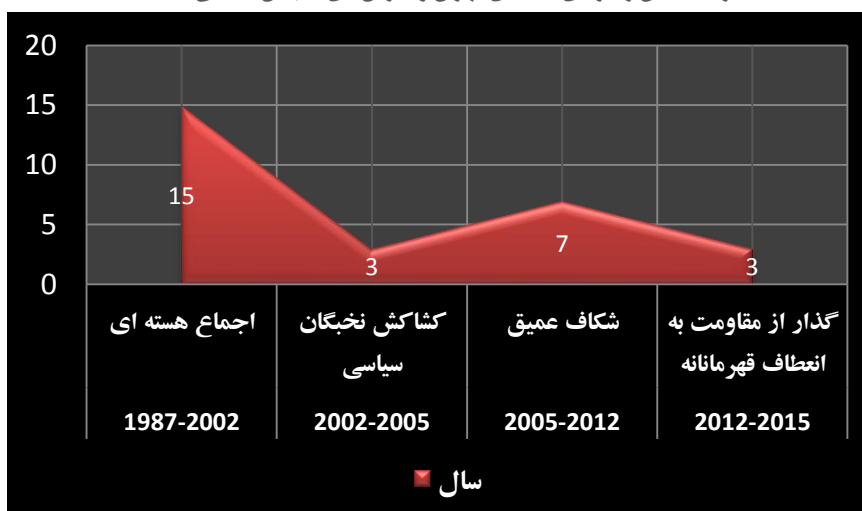
۲. رفتارشناسی هسته‌ای نخبگان سیاسی و منطق هسته‌ای ایران

متعاقب وقوع انقلاب اسلامی در ایران و قدرت‌یابی دولت‌های مختلف، سیاست‌های رفتاری گوناگونی از سوی بازیگران سیاسی ایران نسبت به مسئله هسته‌ای اعمال شده است که هر یک از دولت‌ها، بر اساس منطق رفتاری و گفتمان سیاستی جاری به مدیریت سیاست هسته‌ای پرداختند. در حقیقت، متأثر از تحولات ژئوپلیتیکی در عرصه بین‌المللی و دگردیسی‌های سیاسی-اقتصادی در سطح منطقه‌ای از یک سو و سیاست‌های رفتاری و رویکردهای سیاستی و گفتمان‌های هژمون در عرصه داخلی ایران از سوی دیگر، تاکتیک‌ها و رهیافت‌های گوناگونی از سوی دولت‌های مختلف در خصوص سیاست‌های هسته‌ای کشور اتخاذ شده است که هر یک بر اساس منطق رفتاری خود و خوانش‌های هژمونیک در هر دوره، به مدیریت استراتژیک معمای هسته‌ای کشور پرداختند.

وقوع انقلاب اسلامی و هژمونیک شدن سیاست‌های ایدئولوژیک و آرمانی از یک سو و تلاش رژیم جدید برای فرسایش سمبل‌های رژیم سابق و نشانگان مدرنیزاسیون غرب از سوی دیگر، منجر به تعلیق فرایند هسته‌ای شده است. اما خیزش دگردیسی‌های ژئوپلیتیکی، بین‌المللی و منطقه‌ای از یک سو و جنگ هشت ساله ایران و عراق، تهاجم بغداد به تأسیسات هسته‌ای ایران و تهاجم اسرائیل به سازه‌های هسته‌ای بغداد از سوی دیگر، منجر به بازاندیشی تهران در سیاست‌های

هسته‌ای شد که درصدد تأمین و تضمین استراتژیک امنیت ملی خود برآمده است. در این پیوند، فروپاشی شوروی سابق و جایگزینی آن با تهدید امریکا از یک‌سو و وقوع جنگ خلیج فارس از سوی دیگر، ضمن سوق دادن ایران برای گذار از عقلانیت ایدئولوژیک به سوی سیاست‌های پراگماتیک، درک تهدید و تلاش برای تأمین امنیت ملی را در میان نخبگان سیاسی آشکارتر ساخته است که منطق رفتاری بدیلی برای کشور طراحی نمود. آشکار شدن فعالیت‌های هسته‌ای تهران در سال ۲۰۰۲ و پذیرش پروتکل الحاقی و تمهید بسترهای نظارت و بازرسی‌های بین‌الملل از یک‌سو و عدم تولید اجماع بین ایران و E-3 و تعلیق غنی‌سازی تهران از سوی دیگر، منجر به شکاف رفتاری بین نخبگان سیاسی کشور شد. چنین رفتارهایی با روی کارآمدن دولت محمود احمدی‌نژاد شدت بیشتری گرفت که نخبگان سیاسی دولت قبلی را به سازش کاری و مصالحه متهم ساختند. با روی کار آمدن دولت نهم و دهم در ایران، برنامه هسته‌ای ایران به طور فزاینده‌ای سیاسی و سیاست‌زده شده است. در واقع، موضوع هسته‌ای به عنوان منبع شکاف درآمده است. در این پیوند، استفاده از موضوع هسته‌ای به مثابه ابزار سیاست حزبی با تبدیل موضوع هسته‌ای به عنوان یک مسئله ملی پایان یافت. اما دو مسئله منجر به افزایش شکاف ساختاری در مسئله هسته‌ای شده است. نخست، تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۶ و اعمال تحریم‌های تنبیهی علیه ایران. دوم، منازعات سیاسی در خصوص موضوع انتخابات سال ۸۸ که مواضع هسته‌ای کشور را قطبی ساخته است. در دوران انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲، بسیاری از کاندیداهای ریاست جمهوری از انفعال دولت برای حل و فصل دیپلماتیک موضوع هسته‌ای کشور انتقاد نمودند. دولت جدید، موضوع هسته‌ای را به ناهمسازی‌ها و مشاجرات داخلی پیوند داده است و بر این باور تأکید نمود که بیش از سانتی‌فیورث، ایران نیاز به رفاه دارد. در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳، ایران و شش قدرت به یک توافقنامه موقت (طرح کنش مشترک) دست یافتند که براساس آن، ایران بسیاری از فعالیت‌های هسته‌ای را تعلیق می‌کرد و در مقابل، تحریم‌های بین‌المللی نیز برداشته می‌شد. در طول سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵، جامعه بین‌المللی بر مذاکرات در خصوص توافق هسته‌ای جامع (طرح جامع اقدام مشترک/ برجام) تمرکز نمودند (Katzman, 2015: 1-2).

شکل شماره ۱؛ منطق رفتارهای هسته‌ای تهران و نگرش‌های نخبگان سیاسی ۱۹۸۷-۲۰۱۵



اساساً تحلیل منطق رفتار هسته‌ای تهران، نیازمند گنجاندن آن در سطوح خرد (فردی)، میانی (داخلی و نهادی) و کلان (سیستمی) است. در سطح خرد، نقش نخبگان سیاسی و دولتمردان بسیار بااهمیت است. در این پیوند، تحلیل سیاست هسته‌ای نیازمند تفاوت‌گذاری بین دو رویکرد «تکنولوژی‌محور» و «هدف‌محور» است. تحولات تکنولوژیکی در سپهر هسته‌ای ممکن است که خط‌مشی محکمی برای اتخاذ رویکرد تسلیحاتی تولید نماید. چنین فرمولی منجر به طرح این پرسش می‌شود که آیا ایران درصدد دستیابی به تسلیحات هسته‌ای است؟ مقامات ایرانی بارها اعلان داشتند که ایران درصدد دستیابی به تسلیحات هسته‌ای نیست. براساس چنین رویه‌ای، محققان سیاست گسترش که تمایل به توسعه تئوری‌های سطح فردی دارند، بر این امر اذعان دارند که گذار به سوی سیاست هسته‌ای، یک تصمیم بزرگ ایده‌آل است (Solingen, 2007: 164). بدین ترتیب، تصمیمات هسته‌ای به عنوان کارویژه‌های اصلی مفهوم امنیت ملی تصمیم‌گیران است. در سطح داخلی و نهادی، متغیرهایی که برای درک انگیزه‌های سیاست گسترش هسته‌ای بایستی مورد توجه قرار بگیرند، افکار عمومی، مطالبات مردمی، آشوب‌ها و ناآرامی‌های داخلی، هزینه-فرصت تسلیحات هسته‌ای و عنصر تکنولوژیکی علمی است. براساس نظر برخی محققان، افکار عمومی ایران نه به عنوان محرکه و نه محدودیتی برای برنامه هسته‌ای تا سال ۲۰۰۲



بوده است، اما از سال ۲۰۰۳ به بعد به یک موضوع ملی تبدیل شده است (Chubin, 2008: 57). از سوی دیگر، تعقیب سیاست‌های هسته‌ای به عنوان منبع مشروعیت داخلی و رزرو حمایتی تلقی می‌شود. براساس نظر برخی محققان، موضوع هسته‌ای در درجه نخست به عنوان یک مجادله سیاسی برای مشروعیت و قدرت است و کمشکس ایدئولوژی‌ها در رتبه بعدی قرارداد (Cronin, 2008: 8). همچنین، این محققان بر این باورند که هسته‌ای‌سازی تهاجمی ایران بیش از ابعاد امنیتی، دارای وجوه سیاسی بوده است (Chubin, 2006). در دهه ۱۹۸۰، جنگ با عراق، برنامه تسلیحات کشتار جمعی به عنوان مکانیسم بسیار تأثیرگذاری برای بقای داخلی تلقی شده است که با خودکفایی اقتصادی، سیاسی، نظامی و تکنولوژیکی، سیاست‌های ضدامپریالیستی، حاکمیت و عدول از رژیم‌های بین‌المللی تحت هژمونی غربی سازگاری داشته است (Solingen, 2007: 177). در حالی که برنامه‌های هسته‌ای ایران در دهه ۱۹۹۰ در صدد یافتن منطق و عقلانیتی بوده است که بیش از منطق امنیتی، بر ناسیونالیسم، محرکه‌های پرستیژی و داخلی مبتنا داشته است (Chubin, 2006). در حالی که عده دیگری از محققان بر این باورند که سرنوشت کامل برنامه هسته‌ای ایران ممکن است که بر نتایج منازعه قدرت داخلی مبتنا یابد (Takeyh, 2006: 57). در سطح سیستمی، انگیزه پرستیژ در سپهر منطقه‌ای و بین‌المللی، چانه‌زنی بهتر با دولت‌های قدرتمند و تلاش برای دستیابی به امنیت به عنوان دلایل تعقیب سیاست گسترش هسته‌ای توسط دولت‌ها است. اجماع ملی در ایران در خصوص برنامه هسته‌ای وجود دارد که به عنوان منبع غرور و مقاومت در برابر سیاست‌های دستوری بیرونی تلقی می‌شود. از منظر کلاسیک، ایران به عنوان یک قدرت اصلی در خاورمیانه بوده است که نقش مهمی در منطقه داشته است. از دوران رژیم گذشته، رهبران و مسئولان ایران باور داشتند که وسعت، اهمیت تاریخی و برتری فرهنگی ایران نقش مهمی در سطح منطقه‌ای ایفا می‌نماید (Byman, 2001: 9). اما با انقلاب اسلامی و ظهور نوع جدیدی از سیستم سیاسی، ایران در تلاش برای یافتن بدیلی برای پرستیژ منطقه‌ای و بین‌المللی خودش برآمده است. بنابراین، تلاش برای تعقیب توانمندی هسته‌ای، نقش مهم، تأثیرگذار و هژمونیکی برای ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تولید نموده است. در واقع، چتر هسته‌ای به ایران این توانمندی را می‌دهد تا بر نتایج منازعات آینده در

منطقه و حتی فرایند صلح اعراب و اسرائیل تأثیر بگذارند. در سطح منطقه‌ای، ایران تلاش نموده است تا در جایگاه قدرت اول منطقه‌ای قرار بگیرد. از منظر بین‌المللی، ایران قائل به این مسئله است که بایستی از سوی بازیگران دیگر به عنوان یک کشور قدرتمند در خاورمیانه شناسایی شود. عده‌ای بر این باورند که جاه‌طلبی‌های ایران به معنای جاه‌طلبی سرزمینی نیست بلکه سیاست تجدیدنظرطلبانه ایران بیشتر در خصوص جایگاه و موقعیت و نه سرزمین است (Byman, 2001: 8). بر این اساس، برنامه هسته‌ای ایران به عنوان یک کارت بازی در منازعه برای تأثیرگذاری در سطح منطقه است. استدلال دیگری که اغلب توسط محققان سیاست گسترش هسته‌ای به کار گرفته می‌شود این است که تعقیب سیاست هسته‌ای برای چانه‌زنی بهتر با غرب است. در این پیوند، ایالات متحده آمریکا، ایران هسته‌ای را نسبت به ایران غیرهسته‌ای بیشتر جدی می‌گیرد (Freilich, 2008). تنها محرکه در سطح سیستمی که احتمالاً مانع دستیابی ایران به برنامه هسته‌ای پنهانی شود، تهدید امنیتی است که از سوی قدرت‌های منطقه‌ای مانند اسرائیل متبادر می‌شود. براساس چنین واقعیتی، ایران بایستی به این مسئله پردازد که چگونه ایران منازعات احتمالی را برای مخالفان و رقبای منطقه‌ای پرهزینه‌تر سازد. از سوی دیگر، سیاست ابهام هسته‌ای ایران به عنوان یک استراتژی بازدارندگی حداقلی، توانایی ممانعت از حملات متعارف و نامتعارف علیه ایران را با استفاده از مکانیسم تهدید تلافی، برای ایران تولید می‌نماید.

بدین ترتیب، با تحلیل سیاست‌های رفتاری جمهوری اسلامی ایران در سطوح سه‌گانه، منطق هسته‌ای تهران ناشی از دلایل استراتژیکی است که عبارتند از:

تأکید بر حق مشروع و قانونی ایران برای دستیابی به انرژی هسته‌ای. به عنوان عضوی از معاهده منع گسترش هسته‌ای از سال ۱۹۶۸، ایران بر این باور است که توسعه تکنولوژی هسته‌ای کشور در تقارن با چهارچوب «ان.پی.تی» و براساس قانون بین‌الملل است. در این پیوند، جمهوری اسلامی ایران با اشاره به بند چهارم معاهده منع گسترش هسته‌ای، بر این باور پایبند است که تمامی دولت‌ها دارای حق مشارکت، تبادل تجهیزات، مواد خام و اطلاعات علمی و اطلاعاتی برای کاربرد صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای را دارا هستند. همچنین، جمهوری اسلامی ایران با محکومیت ادعاهای غربی در خصوص نظامی بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران، بر

این باور است که چنین انتقاداتی سیاسی‌سازی مسائل تکنیکی است.

تجارب تاریخی و امنیت ملی. متعاقب انقلاب اسلامی، ایران نه تنها از امریکا روی برگرداند، بلکه رغبتی به اتحاد شوروی هم نشان نداد. بنابراین، درک تهدید مداخلات ابرقدرت‌ها در ایران به‌ویژه برای دسترسی به نفت در دوران جنگ سرد افزایش یافت. چنین تهدیدات و ترس‌هایی، ایران را در موقعیت دفاعی در خصوص برنامه‌های هسته‌ای قرار داده است. در طی جنگ هشت ساله، عراق در طول سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸، هفت بار به راکتور هسته‌ای بوشهر حمله نموده است (Barry, 1995). در واقع، ترس پایدار از اسرائیل و عراق منجر به تلاش ایران برای واردات تکنولوژی‌های هسته‌ای از کشورهای گوناگون شده است. واکنش‌های مکرر ایالات متحده به برنامه هسته‌ای ایران همانند شکاف توانمندی‌های هسته‌ای بین ایران و امریکا، منجر به اهمیت‌یابی تکنولوژی هسته‌ای بازدارنده برای ایران شده است. در واقع، تولید موازنه معکوس به عنوان واکنش منطقی در میان مقامات ایران تلقی می‌شود. در واقع، امنیت ملی منجر به تقویت عزم ملی برای بازسازی نیروهای نظامی، افزایش خودکفایی و گسترش تسلیحات هسته‌ای و اعتماد پائین به نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و معاهدات بین‌المللی شده است.

اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی. سیاست‌های هسته‌ای ایران در پیوند با ارزش‌های انقلابی ایران است. چنین اصولی شامل استقلال، خودکفایی و برابری است که حاکمیت سرزمینی و خودکفایی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی-فنی، رفتارهای متعادل و برابر، عدم تبعیض و احترام جامعه بین‌الملل را متبادر می‌سازد. تاریخ طولانی مداخلات خارجی در ایران و تولید احساس بازیگر قربانی منجر به گسترش نیازهای امنیتی و دفاعی در میان سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان ایران شده است. در این پیوند، ایران تکنولوژی هسته‌ای را به مکانیسمی برای دستیابی به خودکفایی تلقی نموده است.

سیاست‌های خصمانه امریکا نسبت به ایران. از زمان انقلاب اسلامی ۵۷ در ایران، ایالات متحده چالش‌های پایه‌ای با ایران دارد. مسئله بحران گروگان‌گیری در طی سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ و بدگمانی عمیق امریکا از حمایت‌های ایران از تروریسم بین‌الملل، به عنوان دو دلیل اصلی تنش‌های دیپلماتیک بین دو کشور تلقی می‌شود.

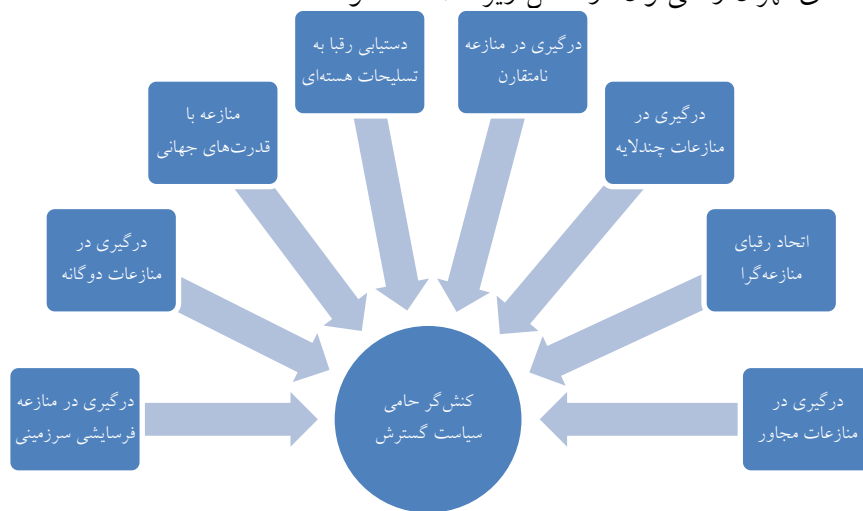


استراتژی‌های مهار، بازدارندگی و تحریم‌های اقتصادی به عنوان مشخصات اصلی روابط دو کشور است. بی‌اعتمادی امریکا مبنی بر این که ایران درصدد تعقیب برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای است، متعاقب پایان جنگ خلیج فارس افزایش یافت. روابط غیرمتعارف بین ایران و اسرائیل و تلاش برای تضعیف متحدان امریکا در منطقه و اعلان صریح ایران در دستیابی به چرخه‌های سوخت هسته‌ای، منجر به درک تلاش ایران برای دستیابی به انرژی هسته‌ای به عنوان تهدید جدی برای منافع خاورمیانه‌ای واشینگتن تلقی شده است.

استراتژی سیاست خاورمیانه‌ای. انرژی استراتژیک همیشه به عنوان موضوع حیاتی در سیاست خاورمیانه است. از منظر ایران، ذخایر عظیم نفت و گاز در قاره اوراسیا و موقعیت ژئوپلیتیک منحصر به فرد منطقه می‌تواند به عنوان منبع جایگزین در زمان بحران باشد. ذخایر نفتی ثبت شده ایران به ۱۳۲,۵ میلیارد بشکه و ۱۰ درصد ذخایر شناخته شده جهان افزایش یافته است. همچنین، ایران دارنده بزرگ‌ترین ذخایر گاز طبیعی تا ۹۷۱ میلیارد متر مکعب و ۱۶ درصد مجموع جهانی است (Saxton, 2006). از سوی دیگر، سیاست ایران نسبت به فرایند صلح خاورمیانه براساس همدردی با جنبش فلسطینی است. در واقع، ایران از اسرائیل به عنوان دستاویزی برای انتقاد از ایالات متحده جهت اتخاذ سیاست گزینشی در خصوص رژیم‌هایی که دارای سلاح‌های کشتار جمعی هستند، استفاده می‌کند. از سوی دیگر، با حمایت از فلسطین، بر این باور است که تهدیدات اسرائیل به توجیه برنامه‌های موشکی ایران می‌پردازد. در نهایت، برنامه‌های هسته‌ای ایران به توجیه اقداماتش در خصوص عدم شناسایی اسرائیل از یک سو و تلاشش برای تضعیف و بی‌اعتبارسازی ملت‌ها از سوی دیگر می‌پردازد.

منازعات استراتژیک در آسیای مرکزی، منطقه قفقاز و خلیج فارس. اعتقاد مسئولان ایرانی این است که حضور اسرائیل در آسیای مرکزی منجر به انزوای ایران از بازار انرژی آسیای مرکزی می‌شود. در واکنش، مثلث ایران، چین و روسیه به عنوان یک جبهه مقابل، منازعات سختی را از سال ۲۰۰۲ برای وضع محدودیت بر مدت و دامنه حضور ایالات متحده در پایگاه‌های نظامی آسیای مرکزی آغاز نمودند (Glodstein, 2002). پکن و مسکو از سازمان همکاری شانگهای به عنوان خط‌مشی

اصلی برای عملیاتی‌سازی امنیت جمعی در آسیای مرکزی استفاده نمودند. جمهوری اسلامی ایران با پیوستن به سازمان شانگهای به عنوان عضو ناظر در سال ۲۰۰۵، در سال ۲۰۰۸ به عنوان عضویت دائم این سازمان درآمد است (Beehner&Bhattacharji, 2008). در واقع، از زمان آغاز تأسیس سازمان همکاری شانگهای، این سازمان به عنوان مجمعی برای اتحاد دولت‌های آسیای مرکزی در سازمان امنیت منطقه‌ای ضد امریکایی درآمده است (Jefferson, 2006). تهدید مهم برای مرزهای شمالی و شرقی ایران در مرزهای مشترکش با پاکستان، افغانستان و ترکمنستان از خشونت فرقه‌ای، قاچاق دارو و دیگر فعالیت‌های تجاری غیرآشکار برمی‌آید. هیچ‌یک از دولت‌های خلیج فارس از جمله عربستان سعودی دارای توان نظامی لازم یا استراتژی متقارن برای تولید تهدید جدی علیه ایران نیستند. همچنین، ایران روابط گسترده‌ای با دولت‌های کوچک خلیج فارس مانند بحرین، امارات و قطر به ویژه متعاقب جنگ هشت ساله برقرار ساخته است. اما حضور نظامی امریکا در زیر منطقه خلیج فارس، تهدیدی برای ایران تولید می‌کند. همچنین منازعات گسترده در خصوص موضوع هسته‌ای ایران، دولت‌های خلیج فارس را برای تأمین امنیت و مطالبات ملی خودشان به آغوش امریکا سوق می‌دهد (Evans&Corsi, 2006: 24; Goldsmith&Perkovich, 2006: 3). در یک نگاه اجمالی، دلایل سیاست گسترش هسته‌ای تهران را می‌توان در شکل زیر ملاحظه نمود.



(Khan, 2010: 38-43)

مختصات محیط امنیتی ایران، فضای چالش‌آمیزی را متبادر می‌سازد که تهدیدات موجود در آن، مبنای استدلال یک رویکرد نسبت به ضرورت برخورداری ایران از سلاح هسته‌ای است، در حالی که جنس تهدیدات امنیتی پیرامونی ایران به‌گونه‌ای است که سیاست گسترش هسته‌ای کمتر قادر به مدیریت آن می‌باشد و چه بسا نتیجه معکوسی داشته باشد. در چنین زیست‌جهان امنیتی و درک تهدیدات استراتژیک، تنها سطحی از توانمندی می‌تواند گزینه مطرح در برنامه هسته‌ای باشد تا جایی که برنامه هسته‌ای تهران، بستر مناسبی برای چانه‌زنی با غرب تولید نموده است (Lewis&Olson, 2011: 209-210). در واقع، اتخاذ استراتژی «سیاست هسته‌ای هنجارمند مدنی» توسط ایران در توافق جامع ماه‌های اخیر، نه تنها از خطر بروز تعارض‌های امنیتی علیه ایران به مثابه برآیند احتمالی سیاست هسته‌ای رادیکال و غیرمنطقی پیشگیری می‌نماید، بلکه فرصت‌های نوینی را برای جمهوری اسلامی تولید خواهد کرد که هزینه تأمین امنیت ملی کشور را تعدیل خواهد نمود.

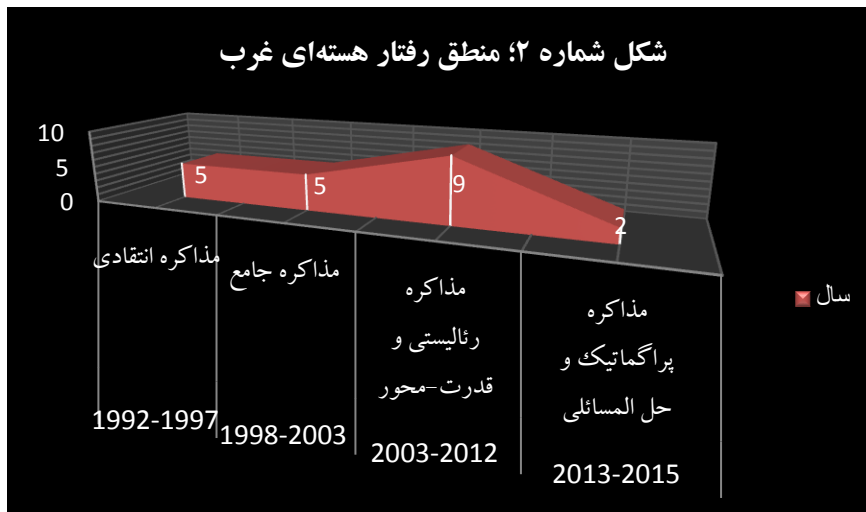
۳. رفتار شناسی هسته‌ای بازیگران غربی و منطق هسته‌ای غرب

تقابل ادراک دولت‌های مشارکت‌کننده در معمای هسته‌ای ایران از مفهوم امنیت ملی و داشتن تفکرات جنگ سردی، منجر به اتخاذ سیاست‌هایی توسط طرف‌های مذاکره شده است که معمای امنیت را تقویت نمود. ناکامی از شناسایی و مدیریت شبکه‌های منازعه، منجر به پایایی متغیرهای بی‌اعتمادی متقابل شد. فقدان تفاهم متقابل باعث تولید این درک در میان مسئولان ایران شده است که با توقف غنی‌سازی، محرکه تشویقی و تضمینی پایداری دریافت نخواهد کرد. از سوی دیگر، طرح‌های اتحادیه اروپا نه تنها سطوح انتظارات تهران را تأمین نکرد، بلکه به عنوان ناموازنه و عدم تعادل بین طرفین تلقی شده است. همچنین، ایران با تداوم فعالیت‌های هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم، به شرایط اعتمادسازی و شفاف‌سازی توجهی ننموده است. چنین معمایی، رفتارهای گوناگونی از سوی بازیگران غربی، روسیه و چین تولید نموده است.

در ۱۱-۱۲ دسامبر ۱۹۹۲، اجلاس اتحادیه اروپا در ادینبورگ آلمان بر مذاکره با جمهوری اسلامی ایران تأکید داشته است. برخلاف سیاست «مهار فعال» ایالات

متحده امریکا علیه ایران در سال ۱۹۹۵ به بعد، اتحادیه اروپا ضمن دوری از طرح پیشنهادی واشینگتن، بر این استدلال تأکید نمود که امنیت و ثبات منطقه بدون ایران و یا حتی مقابله با ایران به دست نمی‌آید. با تأکید اتحادیه اروپا مبنی بر پایداری رفتارهای مذاکره‌ای با تهران، بحران برلین و کشتار اپوزیسیون کرد در ۱۰ آوریل ۱۹۹۷ و رأی دادگاه آلمانی منجر به تعلیق مذاکرات بین تهران و غرب شد. اما سیاست گفت‌وگوی تمدن‌ها و گفتمان تنش‌زدایی در سیاست خارجی، منجر به بازگشایی مذاکرات بین تهران و غرب شد. به دنبال ظهور عصر نوین در روابط دو طرف، اتحادیه اروپا از رویکرد قدرت نرم برای مدیریت سیاست‌های هسته‌ای تهران استفاده نمود. در این پیوند، اتحادیه اروپا بر این مسئله تأکید نمود که در صورت دوری تهران از سیاست گسترش هسته‌ای، موافقتنامه همکاری و تجارت با ایران را عملیاتی می‌نماید. درک متمایز تهران و غرب از امنیت و تهدید، عصر سیاست قدرت در سال ۲۰۰۵ ظهور یافت (Meier, 2013: 1-2). در این پیوند، دولت‌های بوش و اوباما با اندیشه‌های جنگ سردی در صدد کسب فرصت‌ها و امتیازات تاکتیکی از ایران از یک‌سو و اعمال تحریم و دیگر اشکال دیپلماسی اجبارآمیز در خصوص مشارکت سازنده از سوی دیگر بوده‌اند. با پایان سال ۲۰۱۲، ایالات متحده سنگین‌ترین تحریم‌ها علیه ایران را از زمان انقلاب اسلامی اعمال نموده است. در واقع، با تغییر دیپلماسی به جنگ اقتصادی، در صدد متقاعد ساختن ایران برای مصالحه از یک‌سو و تولید شکاف دموگرافیک در میان جامعه ایران علیه دولت از سوی دیگر بوده است. در حالی که هیچ‌یک از طرف‌ها (ایران، امریکا و اتحادیه اروپا) رویکرد حل‌المسائلی را در طی مذاکرات به کار نبردند. اما روی کار آمدن دولت جدید در ایران در سال ۲۰۱۳ و اولویت‌بخشی به سیاست خارجی به ویژه مسئله هسته‌ای، ایران و غرب را وارد زیست‌جهان نوینی از مذاکرات فشرده و چانه‌زنی نموده است که هر یک ضمن اولویت منافع ملی و درک از امنیت و تهدید، شبکه‌هایی برای تولید ائتلاف و اجماع ترسیم نمودند که در نهایت در تابستان ۲۰۱۵ به نتیجه نهایی رسید و توافقنامه جامعی را تدوین و تصویب نمودند. در یک بیان اجمالی، رفتارشناسی هسته‌ای بازیگران غربی نسبت به برنامه هسته‌ای ایران از دوران مختلفی گذار نموده است که در شکل زیر مشاهده می‌شود.

شکل شماره ۲؛ منطق رفتار هسته‌های غرب



از منظر تبارشناختی، اتحادیه اروپا با کاربست رویکرد قدرت نرم و پیشنهاد عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی و همکاری اقتصادی و تجاری با تهران، درصدد تشویق ایران برای مذاکره در خصوص سیاست‌های هسته‌ای بوده است. در این پیوند، ایالات متحده با تلقی سیاست‌های اتحادیه اروپا به مثابه دیپلماسی اروپای قدیم، پیوند بین سازمان تجارت جهانی و همکاری‌های اقتصادی-تجاری با سیاست‌های هسته‌ای را یک رویکرد اشتباه تلقی نموده است (Kaussler, 2014: 22). در این راستا، دولت بوش افزایش حمایت سیاسی و فنی روسیه و چین از برنامه‌های هسته‌ای ایران را تهدیدی برای روابط بین امریکا - روسیه و چین تلقی نموده است. ابتکار «معامله بزرگ» بین ایران و امریکا در مذاکرات بُن راجع به دولت پسا طالبان در افغانستان، مشارکت تهران در کنفرانس حمایت بین‌المللی از دولت کرزای در توکیو و کمک‌های میلیون دلاری ایران در طی پنج سال (Rajaei, 2004: 166)، نه تنها پیشرفتی در دستیابی به توافق هسته‌ای بین طرفین تولید نکرد، بلکه حتی امضای پروتکل الحاقی توسط ایران بستری برای تولید اجماع و ائتلاف تمهید نکرد و بازیگران غربی معاهده منع گسترش هسته‌ای را رژیم کارآمدی برای نظارت بر ایران نمی‌دانستند. در واقع، مذاکرات هسته‌ای بین ایران و غرب تأکیدی بر رویکرد قدرت‌محور و رئالیستی بوده است که نه تنها سپهر دیپلماسی و ستفالیایی را ترک نکردند بلکه درصدد کنترل توانمندی و تحدید انتخاب‌های یکدیگر برآمدند. برآیند

چنین منطق هسته‌ای، تولید منازعات فرسایشی و کاربرد دیپلماسی اجبار بوده است. در نهایت، با روی کار آمدن دولت جدید در ایران و پیگیری مذاکرات عمل‌گرایانه و هوشمند، ائتلاف هسته‌ای بین ایران و غرب تولید شد.

۴. **مرحله نخست، آگوست ۲۰۰۲ - فوریه ۲۰۰۶؛ پیشگیری از تشدید منازعه**
رمزگشایی از فعالیت‌های هسته‌ای ایران در ۱۲ آگوست ۲۰۰۲، تردیدهای بین‌الملل علیه اهداف و مقاصد تهران را برانگیزانده است. در این پیوند، عقب‌نشینی کره‌شمالی از معاهده منع گسترش هسته‌ای در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۳ از یک‌سو و فعالیت‌های نظامی علیه عراق با توجیه تسلیحات کشتار جمعی، حساسیت جامعه بین‌الملل را نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای تهران دو چندان کرد. درک تهدید غرب تا جایی پیشرفت کرده است که وزرای خارجه بریتانیا، فرانسه و آلمان با ارسال نامه‌ای در آگوست ۲۰۰۳ به ایران، پیشنهاد همکاری فنی را در صورت توقف غنی‌سازی و اجرای پروتکل الحاقی به ایران ارائه دادند. در واقع، پروتکل الحاقی منجر به افزایش قدرت سازمان بین‌المللی انرژی اتمی و گسترش حجم نظارت بین‌الملل از سیاست‌های هسته‌ای تهران شد.

همکاری فراتلانتیکی: مشارکت بازیگر بی‌تمایل. در حالی که اتحادیه اروپا در صدد مذاکره با ایران و کاربرد رویکردهای نرم بوده است، ایالات متحده آمریکا ضمن انتقاد از سیاست یک‌جانبه‌گرایانه اروپا و غفلت از رویکرد چندجانبه‌گرایانه شورای امنیت، و با فشار بر شورای حکام، خواستار ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت بود (Ford, 2008: 12-19). فشارهای ایالات متحده و چرخش رویکردهای اتحادیه اروپا باعث شد تا ایران براساس اعلامیه تهران در طی اجلاس سعدآباد، پروتکل الحاقی را پذیرش نماید و در مقابل از سیاست‌های تشویقی اتحادیه اروپا مانند عضویت در سازمان تجارت جهانی و دسترسی به تکنولوژی‌های مدرن برخوردار شود. در بیان دیگر، سیاست‌های تشویقی اتحادیه اروپا برای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی عبارت بودند از: تعلیق رژیم تحریم‌ها، بازتضمین یکپارچگی سرزمینی ایران، همکاری با ایران در خصوص انرژی هسته‌ای غیرنظامی، امنیت منطقه‌ای، تجارت و هوانوردی غیرنظامی و همکاری با ایران جهت توسعه

تکنولوژیکی، اقتصادی و کشاورزی و کشاورزی (Sebenius&Singh, 2012/13: 82). چنین بسته‌های تشویقی غرب نه تنها با بی‌تمایلی و پیگیری‌های ناچیز تهران مواجه شد، بلکه در دسامبر ۲۰۱۰، مجلس شورای اسلامی به رکود، تعلیق و تقریباً توقف فرایند عضویت در سازمان تجارت جهانی رأی داد (Iran Times, 2010). شبکه اصلی رفتارهای سلبی جمهوری اسلامی ایران برآیندی از سیاست استقلال اقتصادی و خودکفایی از یک سو و تلقی چنین پیشنهادی به عنوان بستری جهت بهنجارسازی کامل روابط با آمریکا از سوی دیگر بوده است.

چندجانبه‌گرایی مؤثر: ابهام عمدی. اگرچه دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در معاملات و چانه‌زنی‌های تولید صلح و کمک به فرایندهای خلع سلاح تا قبل از سال ۲۰۰۲ مشارکت داشتند، اما عموماً در سخت‌ترین موضوعات امنیت نظامی در سطح فرامنطقه‌ای مشارکت نمی‌کردند. از منظر بسیاری از ناظران، مشارکت سه کشور اتحادیه اروپا در موضوع هسته‌ای تهران به عنوان آزمون توانایی اتحادیه اروپا برای متقاعد ساختن ایران برای تغییر رفتارهایش بوده است (Meier&Quille, 2005: 4-12). ابهامات و تفاوت عقاید بر سر دو موضوع تعلیق غنی‌سازی و دامنه تضمین‌های عینی در خصوص ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای ایران منجر به پیچیدگی تلاش‌های دیپلماتیک اروپا شده است. در حالی که هدف تعلیق غنی‌سازی، گرفتن زمان لازم برای راه‌حل دیپلماتیک بوده است، دامنه تعلیق به عنوان موضوع مشاجره برانگیز بین سه کشور اتحادیه اروپا و ایران شده است. در توافقنامه پاریس در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴ بین سه کشور اتحادیه اروپا و ایران، ابهامات در خصوص دامنه تعلیق غنی‌سازی کمتر شده است. اما توافقنامه پاریس با تأکید بر این که یک توافق بلندمدت منجر به تمهید ضمانت‌های عینی مبنی بر صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران می‌شود، موضوع اختلاف دیگری را تولید نموده است. در واقع، موضوع ضمانت‌های عینی با کاهش امتیاز ایران برای توسعه فعالیت‌های کامل هسته‌ای، از موقعیت ایالات متحده نیز حمایت نموده است. متعاقب آن، اتحادیه اروپا طرح جامعی با عنوان «چهارچوب توافقنامه بلندمدت» را در آگوست ۲۰۰۵ به ایران ارائه نمود که نه تنها با عدم پذیرش ایران روبرو شد، بلکه منجر به از سرگیری فعالیت‌های هسته‌ای توسط تهران شد؛ در نتیجه دیپلماسی اجبار به عنوان مکانیسم

اصلی رفتار با ایران درآمد.

۵. مرحله دوم، فوریه ۲۰۰۶ تا نوامبر ۲۰۰۸؛ پایان مشارکت و چانه‌زنی

ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل، فصل نوینی در چانه‌زنی‌های اتحادیه اروپا با ایران گشوده است. تلاش‌های اتحادیه اروپا برای میانجی‌گری به عنوان بخشی از فعالیت‌های پنج‌عضو دائمی شورای امنیت و آلمان درآمده است.

انسجام؛ گذار از E3 به E3+3. از چشم‌انداز اروپایی، ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت دو فرصت ترکیبی تولید نموده است. از یک‌سو، شکل E3+3 این هزینه را داشته است که E3 بایستی سیاست‌هایشان را با چین و روسیه همساز نمایند. اساساً چین و روسیه به دلیل منافع اقتصادی در بازارهای ایران از یک‌سو و کاربرد معیارهای اجبارآمیز به عنوان مداخله در امور داخلی دولت هدف از سوی دیگر، تردیدهایی به سیاست تحریم داشتند. از سوی دیگر، نمایندگان اروپایی بر این باور بودند که ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت به دلیل تقویت موقعیت آنها در رابطه با ایران، سیاست تحریم را یک پیشرفت رو به جلو ارزیابی نمودند. از سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا در فعالیت‌های دیپلماتیک با ایران مشارکت نموده است. در نهایت، قطعنامه ۱۶۹۶ برای تعلیق تمامی فعالیت‌های غنی‌سازی و بازپزدازش ایران تصویب شد که دو دستاورد داشته است. نخست، شورای امنیت یک چهارچوب حقوقی آشکاری تولید نموده است که درصدد تعلیق غنی‌سازی ایران برآمد. دوم، این قطعنامه طرحی را در ۶ ژوئن ۲۰۰۶ به ایران عرضه نمود که براساس آن، در صورت اعتماد بین‌المللی به ویژه در ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای تهران، روابط دوجانبه و متقابلی را با ایران توسعه می‌دهند. اما سیاست‌های ایران منجر به تصویب قطعنامه ۱۷۳۷ در ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶ شده است. متعاقب آن، در ۲۴ مارس ۲۰۰۷، قطعنامه ۱۷۴۷ تصویب شده است.

همکاری فرآتلاتنیکی؛ گذار به همگرایی. تفاوت رویکردهای اتحادیه اروپا و ایالات متحده نسبت به مسئله هسته‌ای ایران، به دنبال ارجاع پرونده هسته‌ای تهران به شورای امنیت، کاهش یافت. در واقع، همگرایی فرآتلاتنیکی در فوریه ۲۰۰۵ و با

ملاقات رئیس‌جمهور امریکا از اروپا و حمایت از اقدامات دیپلماتیک اروپایی‌ها آغاز شده است. در حالی که ایالات متحده از مذاکرات اروپا با ایران و ارائه طرح‌های تشویقی به ایران حمایت نموده است، اتحادیه اروپا نیز از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت و تصویب قطعنامه‌های تحریم علیه ایران توسط امریکا نیز حمایت به عمل آورد که سیاست‌های اتحادیه اروپا و ایالات متحده را بیشتر به یکدیگر نزدیک نمود.

چندجانبه گرایی مؤثر؛ رویکرد تدریجی و گام به گام. در حالی که طرح پیشنهادی E3+3 در اول ژوئن ۲۰۰۶ شامل محرکه‌های اقتصادی جدیدی برای ایران نبوده است، احتمال مشارکت ایران به عنوان شریک روسیه در تکمیل نیروگاه بوشهر نیز افزایش یافت. از سوی دیگر، روسیه طرح غنی‌سازی اورانیوم ایران در تأسیسات هسته‌ای روسیه را ارائه داد که ابهام در پاسخگویی ایران، منجر به حمایت روسیه برای ارجاع پرونده تهران به شورای امنیت شده است (Katzman, 2012: 9). چنین کنسرسیوم هسته‌ای را در ژوئن ۲۰۰۶ گروه ۳+۳ نیز بار دیگر طرح نموده است که با مخالفت ایران روبرو شده است. متعاقب آن، اتحادیه اروپا از چهار قطعنامه شورای امنیت علیه ایران حمایت نموده است.

۶. دوره سوم، نوامبر ۲۰۰۸ تا ژوئن ۲۰۱۲؛ گذار از بد به بدتر

سومین دوره از مشارکت اتحادیه اروپا در منازعه هسته‌ای با ایران، با انتخاب اوباما به عنوان رئیس‌جمهوری امریکا جلوه‌های نوینی را تولید نموده است. در حالی که اوباما وعده احیای دیپلماسی را داده است، اما امید به فرایندهای اعتمادسازی کم‌رنگ‌تر شده است. در سال ۲۰۱۲، دولت‌های اروپایی رویکرد سخت‌تر و شدیدتری علیه ایران اتخاذ نمودند.

همکاری فراآتلانتیکی؛ طرح مبادله سوخت. با ریاست جمهوری باراک اوباما، سیاست ایران نوین ایالات متحده در آوریل ۲۰۰۹ نهایی شد که براساس آن، سیاست تعلیق غنی‌سازی هسته‌ای به عنوان پیش‌شرط مذاکره برداشته شد. با توسعه برنامه هسته‌ای ایران، تمرکز فعالیت‌های دیپلماتیک از تقویت هدف «غنی‌سازی صفر» به هدف «پیشگیری از غنی‌سازی تا سطوح بالا» گذار نموده است. بنابر

رویکرد امریکا، انتظار توقف و تعطیلی کامل توانمندی‌های هسته‌ای تهران در توافقنامه هسته‌ای، یک مسئله غیرواقع‌بینانه تلقی شد. طرح معامله سوخت در اجلاس ۱ اکتبر ۲۰۰۹، در ژنو مورد واکاوی قرار گرفته شد. اما شبکه‌های منازعات درونی و برونی منجر به ناکامی طرح معامله سوخت شده است. متعاقب آن، دولت اوپاما مکانیسم تحریم را فعال ساخته است. در ۹ فوریه ۲۰۱۰، ایران غنی‌سازی ۲۰ درصد اورانیوم را شروع کرد (Meier, 2012: 30-38). در این راستا، پیشنهاد جدید ایران در مارس ۲۰۱۰ در خصوص مبادله سوخت با استقبال غرب مواجه نشد. به دلیل رادیکال شدن موقعیت غرب در خصوص برنامه‌های هسته‌ای تهران، ترکیه و برزیل تلاش‌هایی برای احیای دوباره طرح مبادله سوخت انجام دادند که با استقبال چندانی از سوی دولت‌های غربی مواجه نشد. کشورهای ۵+۱ در نیویورک طرح قطعنامه جدید شورای امنیت علیه ایران را تنظیم نمودند.

همکاری؛ پایان عصر مشارکت. تعمیق بحران هسته‌ای تهران منجر به آزمون اتحاد و همبستگی E3 شد. به دنبال شکست طرح معامله سوخت مشترک برزیل-ترکیه، شورای امنیت در ۹ ژوئن ۲۰۱۰، قطعنامه ۱۹۲۹ را علیه ایران تصویب نمود.

چندجانبه گرایی مؤثر: شکست‌های دیپلماتیک. آشکار شدن فعالیت‌های هسته‌ای تهران در منطقه فردو، مذاکرات ژنو در ۶-۷ دسامبر ۲۰۱۰ و ۲۱-۲۰ ژانویه ۲۰۱۱ در استانبول را ترتیب داده است که هیچ نتیجه‌ای را به دنبال نداشته است. اما تهدید به تحریم نفتی تهران، منجر به تعدیل مواضع سیاسی ایران شده است که مذاکراتی را در استانبول ترکیه رقم زده است. ارزیابی مثبت دوطرف از مذاکرات استانبول، منجر به توافق دوطرف برای دور بعدی مذاکرات در ۲۳ می ۲۰۱۱ در بغداد شده است. در حالی که ایران بر غنی‌سازی ۲۰ درصد و رسمیت شناختن حق غنی‌سازی خودش تأکید داشت، غرب بر طرح تعلیق غنی‌سازی و برداشته شدن تدریجی تحریم‌ها تأکید می‌کرد. در اوایل سال ۲۰۱۲، تفاوت‌های فرآتلاتنیکی در خصوص چگونگی معامله و چانه‌زنی با ایران از بین رفت. در حقیقت، رویکرد اتحادیه اروپا نسبت به تحریم ایران از سال ۲۰۰۳ متحول شد. تا سال ۲۰۰۷، دولت‌های عضو اتحادیه اروپا باور داشتند که تنها بایستی از مجرای شورای امنیت به تصویب تحریم پردازند. در نتیجه فشارهای فرانسه و فقدان پیشرفت‌های

دیپلماتیک، اتحادیه اروپا تحریم‌های اقتصادی و یک‌جانبه‌ای را اعمال نمودند.

۷. دوره چهارم، گذار به سوی ائتلاف هسته‌ای

با روی کار آمدن دولت جدید در ایران در سال ۲۰۱۳ و تغییر نگرش‌ها و گفت‌وگوهای هسته‌ای کشور، چرخشی در ایستارهای غرب نسبت به سیاست‌های هسته‌ای تهران ایجاد شده است. چنین چرخش رویکردی و گفت‌وگویی منجر به گذار دوطرف به سوی دیپلماسی غیراجبارگرا شده است که بسترهای لازم برای مذاکرات حل‌المسائلی را تمهید نمود. در این پیوند، شفاف‌سازی و اعتمادسازی‌های ایران باعث شد تا بیش از چندین ماه مذاکرات دیپلماتیک، گروه ۱+۵ درک نوینی از فعالیت‌های هسته‌ای تهران پیدا نمایند که در نهایت توافق اولیه‌ای در سال ۲۰۱۴ ایجاد شده است که در سال ۲۰۱۵ در قالب برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) تدوین شده است و پذیرش جامعه بین‌المللی را به همراه آورده است.

۸. منطق هسته‌ای غرب

در حالی که جمهوری اسلامی ایران، سیاست هسته‌ای را براساس چهارچوب‌های حقوقی بین‌الملل و رژیم‌های سازمان بین‌المللی انرژی اتمی به عنوان حقوق قانونی هر کشوری تلقی می‌نماید و بر این باور است که فعالیت‌های هسته‌ای کشور دارای سمت‌گیری مسالمت‌آمیز و مدنی است، تلقی بازیگران غربی از سیاست‌های هسته‌ای تهران، بدبینانه و مبتنی بر تهدید امنیت بین‌الملل می‌باشد. چنین نگرش‌هایی ناشی از تفاوت قرائت دوطرف از رژیم‌های حقوقی و تحولات ژئوپلیتیکی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این پیوند، منطق رفتارهای هسته‌ای غرب ناشی از دلایل گوناگونی است؛ نخست، سیاست گسترش منجر به گسترش می‌شود. در صورت دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای، یک مطالبه و مسابقه هسته‌ای در سطح منطقه تولید خواهد شد. دوم، با دستیابی به تسلیحات هسته‌ای، ایران احتمال حمله پیش‌دستانه به دولت‌هایی که با اهداف ایران مخالفت نمودند را افزایش می‌دهد. سوم، دولت‌هایی که موضع بی‌طرفی نسبت به ایران دارند، از افزایش توانمندی نظامی تهران به عنوان برآیندی از تسلیحات هسته‌ای احساس خطر می‌کنند و به ائتلافاتی برای تولید موازنه قدرت با ایران می‌پیوندند و متعاقب آن، تهدیدات نوینی در سطوح

منطقه‌ای و بین‌المللی رشد می‌یابد (Sherrill, 2012: 35-42). چهارم، سیاست‌های هسته‌ای ممکن است که ایران را از منظر منطقه‌ای به عنوان بازیگر مهاجم و جسور تبدیل نماید. این نگرانی بازتاب پارادوکس ثبات/بی‌ثباتی است. در حالی که تسلیحات هسته‌ای احتمال تولید بازدارندگی هسته‌ای باثبات را تمهید می‌نماید، ممکن است که مخاطرات متعارف بیشتری را تشویق نماید. پنجم، ممکن است که ایران به تولید تسلیحات هسته‌ای برای دیگران روی بیاورد. ششم، ممکن است که ایران کنترل خود بر برخی از تسلیحاتش را از دست دهد. هفتم، ایران ممکن است که به متحدان یا نیروهای منطقه‌ای امریکا حمله نماید. هشتم، متحدان منطقه‌ای امریکا ممکن است که از سیاست مشابهی پیروی نمایند. نهم، توسعه توانمندی هسته‌ای ایران ممکن است منجر به پیگیری دولت‌های دیگر برای تعقیب سیاست مشابه شود. دهم، توانمندی هسته‌ای ایران ممکن است اسرائیل را متقاعد سازد که برای بازدارندگی ایران بایستی توانمندی هسته‌ای خودش را اعلام نماید. یازدهم، تسلیح‌سازی ایران ممکن است که منجر به کاهش اعتبار امریکا و تقلیل مشروعیت رژیم منع گسترش بین‌المللی شود. دوازدهم، توسعه تسلیحات هسته‌ای تهران ممکن است که منجر به منازعات تسلیحاتی منطقه‌ای شود (Reardon, 2012: 3-6).

نتیجه‌گیری

تفاوت‌تقریر و تقابل ادراک جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک طرف معادله هسته‌ای و قدرت‌های دارای حق و تو در سازمان ملل به علاوه آلمان به مثابه ضلع دیگر معادله، سیاست‌ها و برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را در معرض توجه افکار عمومی بین‌الملل و ناظران جهانی قرار داده است. در حالی که ایران رفتارها و سیاست‌های هسته‌ای خودش را حقوقی و بر طبق موازین معاهده منع گسترش هسته‌ای و در زمره مسائل حاکمیت و حقوق ملی قلمداد می‌نماید، قدرت‌های غربی چنین رفتاری را سیاسی تلقی می‌نمایند که پوششی حقوقی دارد. چنین کشمکش آراء و تعدد تعابیر در خصوص سیاست‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران منجر به رویکردهای اعلانی و اعمالی گوناگونی از سوی هر دو ضلع معادله هسته‌ای شده است؛ به گونه‌ای که ضلع غربی از مکانیسم‌های سخت، نرم و

نیمه سخت برای تحدید سیاست‌های هسته‌ای ایران استفاده کرد و از سوی دیگر ایران نیز با مکانیسم‌های رسمی و غیررسمی، نهادی و مذاکراتی در صدد استیفای حقوق هسته‌ای برآمده است. در طی یک دهه گذشته، مذاکرات هسته‌ای با مدیریت اتحادیه اروپا و سازمان ملل، نتایج رضایت‌بخشی به بار نیاورده است. متعاقب ناکامی نهادی و مذاکراتی، جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ سیاست عدم مصالحه، سیاست‌های هسته‌ای را به سیاست‌های واقعی و امنیت ملی خودش پیوند زده است و در سوی مقابل، غرب نیز با مکانیسم‌های تحریم‌های چندلایه و حتی تهدیدات نظامی از یک‌سو و تلقی برنامه هسته‌ای ایران به مثابه تهدید بالقوه برای امنیت منطقه‌ای و جهانی، فشارهای بسیاری بر ایران وارد آوردند. در نهایت، با قدرت‌یابی باراک اوباما به عنوان رئیس‌جمهوری جدید ایالات متحده امریکا و شعار «تغییر» از یک‌سو و حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهوری جدید جمهوری اسلامی ایران و شعار «اعتدال» از سوی دیگر، سندروم‌های نمادین نوینی از عصر جدید در روابط دو کشور به یکدیگر مخابره شد، به گونه‌ای که نخستین ارتباط رسمی بین رؤسای جمهوری دو کشور مهیا شده است و متعاقب آن، دوران نوینی از روابط هسته‌ای تمهید یافته است که در نهایت در طی ماه‌های اخیر به نتیجه رسیده است.

با وجود چنین مکانیسم‌ها و استراتژی‌هایی برای مدیریت مسائل هسته‌ای، حمایت ناپایدار روسیه و چین به عنوان دو عضو دارای حق وتو از ایران، مسئله هسته‌ای ایران را بسیار پیچیده ساخته است. به گونه‌ای که مسئله هسته‌ای ایران به عنوان یک کارت بازی قدرت‌های شرقی دارای حق وتو در معادله پیچیده سیاست بین‌الملل در برابر قدرت‌های غربی شده است. روسیه و چین مجهز به این آگاهی هستند که ایران به عنوان یکی از کلیدی‌ترین تولیدکنندگان انرژی، بازیگر ژئوپلیتیکی مهمی تلقی می‌شود که قابلیت ایفای نقش‌های دیپلماتیک بسیار مهم در موازنه قدرت زیرمنطقه خلیج فارس و زیرسیستم خاورمیانه را دارا است. اما یکی از مسائلی که منجر به نگاه عمیق‌تر این پژوهش شده است، منطق پشت معادله هسته‌ای ایران است و این که چگونه چانه‌زنی‌های هسته‌ای در نهایت ائتلاف حداقلی بین دو ضلع هسته‌ای تولید نموده است.

منابع

الف) فارسی

- سلطانی نژاد، احمد. مصطفی زهرانی و مهدی شاپوری. ۱۳۹۲. «امریکا و برنامه هسته‌ای ایران: استراتژی برچینش و ابزارهای آن»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال شانزدهم، 147: (59).
- هادیان، ناصر و شانی هرمزی. ۱۳۸۹. «برنامه هسته‌ای ایران: توانایی قانونمند»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال پنجم، 214: (3).

ب) لاتین

- Barry, R. S. 1995. **Radical Responses to Radical Regimes: Evaluating Preemptive Counter-Proliferation**. Washington, DC: Institute for National Strategic Studies, National Defense University.
- Beehner, L., & Bhattacharji, P. 2008. **The Shanghai Cooperation Organization Council on Foreign Relations Homepage**. <http://www.cfr.org/publication/10883/#6>.
- Byman, Daniel et al. 2001. *Iran's Security Policy in the Post-Revolutionary Era*. Santa Monica: RAND.
- Chubin, S. 2006. **Iran's Nuclear Ambitions**. Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace.
- Chubin, S. 2008. Understanding Iran's Nuclear Ambitions. In Patrick M. Cronin (Ed.), **Double Trouble: Iran and North Korea as Challenges to International Security**. Westport, Connecticut and London: Praeger Security International.
- Cronin, P. M. 2008. Introduction: The Dual Challenge of Iran and North Korea. In Patrick M. Cronin (Ed.), **Double Trouble: Iran and North Korea as Challenges to International Security**. Westport, Connecticut and London: Praeger Security International.



- Entessar, Nader and Kaveh Afrasiabi. 2015. ***Iran Nuclear Negotiations: Accord and Détente since the Geneva Agreement of 2013***. Rowman & Littlefield Publishers.
- Evans, Michael and Jerome R. Corsi. 2006. ***Showdown with Nuclear Iran: Radical Islam's Messianic Mission to Destroy Israel and Cripple the United States***. Nashville: Tennessee: Nelson Current.
- Everts, Philip and Guido Walraven. 1989. ***The Politics of Persuasion: Implementation of Foreign Policy by the Netherlands***. Aldershot, Hants: Avebury.
- Ford, C. A. 2008. "A New Paradigm: Shattering Obsolete Thinking on Arms Control and Non-proliferation". ***Arms Control Today***, 38(9): 12-19.
- Freilich, C. 2008. "The United States, Israel and Iran: Difusing and Existential Threat". ***Arms Control Today***.
- George, A. 1997. ***Forceful Persuasion: Coercive Diplomacy as an Alternative to War***. Washington, DC: United States Institute of Peace Press.
- Goldsmith, Pierre and George Perkovich. 2006. ***Iran Nuclear Showdown***. Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace.
- IAEA**. GOV/2007/75, November 15, 2007.
- Iran Times. December 3, 2010. "Majlis Votes to Slow Down Process of Entering WTO", ***Iran Times***.
- Jansen Calamita, N. 2009. "Sanctions, Countermeasures, and the Iranian Nuclear Issue". ***Vanderbilt Journal of International Law***, Vol. 42. No. 5. PP: 1393-1442.
- Jefferson E.T. 2006. ***Shanghai Cooperation Organization: Paper Tiger or Regional Powerhouse?*** Monterey, CA, Unpublished doctoral thesis presented to the US Naval Postgraduate School.
- Kan, S. A. 2011. ***China and Proliferation of Weapons of Mass Destruction: Policy Issue***. Washington, DC: Congressional Research Service.
- Katzman, Kenneth. 2012. ***Iran Sanctions. Congressional Research Service (CRS) Report for Congress***.
- Katzman, Kenneth, Paul K. Kerr and Michael John Garcia. 2015. ***Iran: Efforts to Achieve a Nuclear Accord***. New York: Congressional Research Service.
- Katzman, Kenneth and Paul K. Kerr. 2016. ***Iran Nuclear Agreement. Congressional Research Service (CRS) Report for Congress***.



- Kaussler, B. 2014. **Iran's Nuclear Diplomacy: Power Politics and Conflict Resolution**. London and New York: Routledge.
- Khan, S. 2010. **Iran and Nuclear Weapons: Protracted Conflict and Proliferation**. New York: Routledge.
- Koch, Andrew and Jeanette Wolf. 1998. **Iran's Nuclear Facilities: A Profile**. Monterey, CA.
- Lauren, P. G. 1994. "Coercive Diplomacy and Ultimata: Theory and Practice in History". In A.L. George & W.E. Simons (Ed.), **The Limits of Coercive Diplomacy**. Boulder: Westview Press.
- Lewis, Jill Marie and Laicie Olson. 2011. "Iran Policy on the Way to Zero". In Catherine McArdle Kelleher and Judith Reppy (Ed.), **Getting to Zero: The Path to Nuclear Disarmament**, Stanford, California: Stanford University Press.
- Long, W. 1996. **Economic Incentives and Bilateral Cooperation**. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Meier, O. and Quille, G. 2005. "Testing Time for Europe's Non-proliferation Strategy". **Arms Control Today**, 35(4): 4-12.
- Meier, Oliver. 2012. "European Efforts to Control the Spread of Enrichment and Reprocessing Technologies". **UNISCI Discussion Papers**. No. 30.
- Meier, Oliver. 2013. "European Efforts to Solve the Conflict Over Iran's Nuclear Programme: How has the European Union Performed?" **Non-Proliferation Papers**, No. 27. PP: 1-22.
- Pollock, Kenneth. 2013. **Unthinkable: Iran, the Bomb and the American Strategy**. New York: Simon & Schuster.
- Rajaei, B. 2004. Deciphering Iran: The Political Evolution of the Islamic Republic and US Foreign Policy after September 11. **Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East**, 24(1).
- Reardon, R. J. 2012. **Containing Iran: Strategies for Addressing the Iranian Nuclear Challenge**. New York: RAND Corporation.
- Richmond, O. 2002. **Maintaining Order, Making Peace**. New York: Palgrave Macmillan.
- Sagan, S. D. 1996/97. "Why do States Build Nuclear Weapons: Three Models in Search of a Bomb". **International Security**, 21(3).
- Saxton, J. 2006. **Iran's Oil and Gas Wealth**. Joint Economic Committee Research Report No. 109-31.
- Schaub, G. 1998. Compellence: Resuscitating the Concept. In Lawrence

- freedman (Ed.), **Strategic Coercion: Concepts and Cases**. Oxford: Oxford University Press.
- Sebenius, James K. and Michael K. Singh. 2012/13. "Is a Nuclear Deal with Iran Possible? An Analytical Framework for the Iran Nuclear Negotiations". **International Security**. Vol.37, No. 3. PP: 52-91.
- Sherrill, C. W. 2012. "Why Iran Wants the Bomb and What it Means for US Policy". **Nonproliferation Review**, 19(1): 31-49.
- Solingen, E. 2007. **Nuclear logics: Contrasting Paths in East Asia and the Middle East**. Princeton: Princeton University Press.
- Takeyh, R. 2006. Iran at the Strategic Crossroads. In James A. Russell (Ed.), **Proliferation of Weapons of Mass Destruction in the Middle East: Directions and Policy Options**. New York: Palgrave Macmillan.